



پنجره‌های رو به آفتاب

Setayesh Ghasemi



سارا با مداد رنگی‌هایش غرق در دنیای نقاشی است، در حالی که
ادربزرگش با لبخندی مهربان او را تماشا می‌کند. نور خورشید از پنجره
تاق به داخل می‌تابد و رنگ‌ها را درخشان‌تر می‌کند. سارا در حال آماده
شدن برای مسابقه نقاشی است.



ادر سارا، خسته از شیفت شب بیمارستان، وارد خانه می‌شود. او با دیدن سارا و مادر بزرگ، لبخندی بر لبانش می‌نشیند، اما نگرانی در چشمانش پیداست. سارا به مادرش قول می‌دهد که تمام تلاشش را برای مسابقه خواهد کرد.



آقای کریمی، معلم هنر سارا، نقاشی‌های او را با دقت بررسی می‌کند. او سارا را تشویق می‌کند که به استعداد خود ایمان داشته باشد و از تلاش دست نکشد. آقای کریمی به سارا نکاتی را برای بهبود نقاشی‌هایش یادآوری می‌کند.



سارا در حیاط خانه، زیر درخت توت، مشغول نقاشی است. او منظره‌ای از شهر تهران را با رنگ‌های زنده به تصویر می‌کشد. سارا سعی می‌کند امید و شادی را در نقاشی‌هایش نشان دهد.



اگهان، خبر می‌رسد که مادر بزرگ بیمار شده است. سارا نگران و
لنگران، کنار تخت مادر بزرگ می‌نشیند و برایش دعا می‌کند. او می‌داند
که مادر بزرگ مهم‌ترین فرد زندگی‌اش است.



سارا به بیمارستان می‌رود تا از مادر بزرگش مراقبت کند. او با پرستاران و دکترها همکاری می‌کند و سعی می‌کند مادر بزرگش را خوشحال نگه دارد. سارا نقاشی‌هایش را به مادر بزرگ نشان می‌دهد تا روحیه او را بالا ببرد.



با وجود نگرانی‌ها، سارا به تمرین نقاشی ادامه می‌دهد. او می‌داند که مادر بزرگ دوست دارد او در مسابقه موفق شود. سارا با تمام وجود تلاش می‌کند تا بهترین نقاشی خود را بکشد.



روز مسابقه فرا می‌رسد. سارا با دلی پر از امید و استرس، نقاشی خود را به داوران ارائه می‌دهد. او منتظر اعلام نتایج می‌ماند.



در نهایت، نام سارا به عنوان برنده مسابقه اعلام می‌شود. سارا از خوشحالی اشک می‌ریزد و به یاد مادر بزرگش می‌افتد. او می‌داند که این موفقیت را مدیون صبر، تلاش و حمایت مادر بزرگش است.



سارا جایزه‌اش را به مادر بزرگش تقدیم می‌کند. مادر بزرگ با
پشمان اشک‌آلود، سارا را در آغوش می‌گیرد و به او افتخار می‌کند. نور
خورشید از پنجره می‌تابد و اتاق را پر از گرما و امید می‌کند.